



<http://www.arianafghanistan.com>



۱۳۹۷ مصادف با اول حمل ۲۰۱۸/۳/۲۱



احسان الله مایار

نوروز

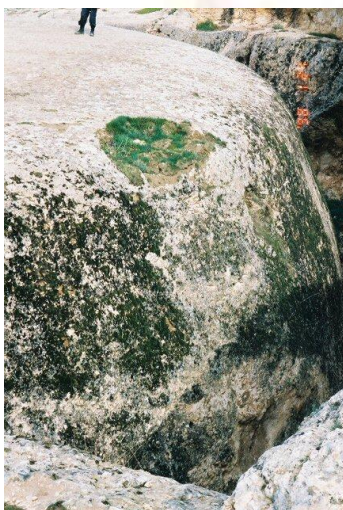
دوستان عزیز بار دیگر جهان ما و ما کسانیکه روی آن چند روزکی سپری می کنیم پیر تر شدیم و سال نو با آغوش باز ما را می پذیرد. باینوسیله به هم میهنان عزیز افغانم و مشخص به خوانندگان گرامی وبسایت آریانا افغانستان آنلاین سال نو ۱۹۹۷ را تبریک میگویم. عادتاً در روزهای خوشی و دیدواید در منزل عزیزان هرکس



به قدر توانش تحفه ای با خود دارد که من نیز با دست خالی نخواستم صرف با تبریک گفتن خشک و خالی مبارکبادی خود را اداء کرده باشم. خوشبختانه بیادم آمد که در یکی از سال نوهائی که میروود و می آید با دوستان عزیز به شهر اییک سمنگان سفر کرده بودم. تا جائیکه بیاد دارم این سفر در سال ۲۰۰۵ صورت گرفته و مهماندار ما دوست بسیار عزیزم، آقای عبدالحق شفق والی

منظره عمومی تخت رستم از طرف دره ژوندون

آزمان بود که در پروسه صلح قبرس عضویت شورای عالی را بعهده داشت و عموماً در جلسات پروسه صلح قبرس با داکتر جلیل شمس وظیفه منشیی اجلاس وی یک فرزند نیک افغان از قوم هزاره بوده که به افغان بودنش مباحثات می کند.



صبح روز دوم حمل ضمن صرف ناشتا به آقای شفق گفتم که در سال ۱۳۲۷ از تخت رستم دیدن کرده ام و امروز میخواهم با دوستانم بار دیگر بآنجا سری بزنم و یاد زمان پارینه را در خاطر زنده سازم. هوای سمنگان ملایم و آفتابی بود. توسط دو عراده موتر به معیت قوماندان امنیه و چند نفر پولیس برای حفاظت روانه شدیم و بعد از ساعتی منظره با عظمت تخت رستم از فاصله دور نمایان شد.

در این باره در وایکیدیپدیا می خوانیم که:

"همچنان چیز مهمی که از نظر تاریخی باعث شهرت سمنگان شده گنبدی است بزرگ، از یک پارچه سنگ که در مجاورت خود معادلی هم داشته و در داخل

گنبدی که تفصیل آن در پهلوی آن ذکر شده است

بدنه کوه بچه یا تپه حفر شده که در عرف بنام تخت رستم یاد می شود حال آنکه یکی از معابد بسیار مهم باختر قدیم در همین اییک می باشد و یکی از عجایب معماری عصر بودائی افغانستان قدیم است. حفره نامبرده بزرگ و مجلل با دهلیزها

و اتاق‌ها و ملحقات دیگر به مراتب از گنبد سنگی عجیب تر است که یقیناً تعداد زیادی بازدید کننده از کشورهای مختلف در اینجا می‌آمده و خانه‌های کنده شده که در حدود العالم ذکر یافته، عبارت از همین اتاق‌ها و حجره‌های معبد است و به تعبیر دیگر آنها را بتخانه خوانده‌اند که به معنای لغوی همان بودا را گویند و خانه بودا در حقیقت همان اتاق‌ها و حجره‌هایی است که در هر کدام از آنها یک یا چندین مجسمه بودا همراه با نقاشی و هیكل تراشی، تراش یا ساخته شده‌اند که خود نشان دهنده هنر مجسمه سازی و هیكل تراشی آن عصر می‌باشد."

همچنان در وایکپی‌دیا می‌خوانیم که: "سمنگان اُدباء، فضلاء و شعراء بزرگی را در دامن خود پرورده‌است. پسته و بادام سمنگان معروف بوده و در کوه‌های آن زیره، هنگ و دیگر گیاهان دارویی به کثرت یافت می‌شود. زغال سنگ دره صوف بالای ولایت سمنگان از نظر نوعیت بهترین و عالیترین کیفیت را دارا می‌باشد و از نگاه زراعت گندم بنام گدام افغانستان مشهور است. در حدود العالم من المشرق الی المغرب، معجم البلدان یاقوت الحموی، شاهنامه شاهکار بزرگ فردوسی طوسی و دیگر مأخذ معتبر از سمنگان به مراتب نامبرده شده است داستان رستم با تهمینه دختر شاه سمنگان و نبرد رستم با سهراب از تراژدی ترین داستانهای شاهنامه به همگان معروف است.

قراء و دهات سمنگان:

چهار اولیا، سرولنگ، زیرکی، حسنی، کمج، تور، رشک، نوالی، شیخه، شب باشک، دروازه، جرس، خواجه گنج، خواجه بلند، گرگ کشته، نوروزا، پای کوتل. پسقل، چهارده، کوته، نوامد، سرخسهرتیوه تاش، تیرگ، خمی حوض"



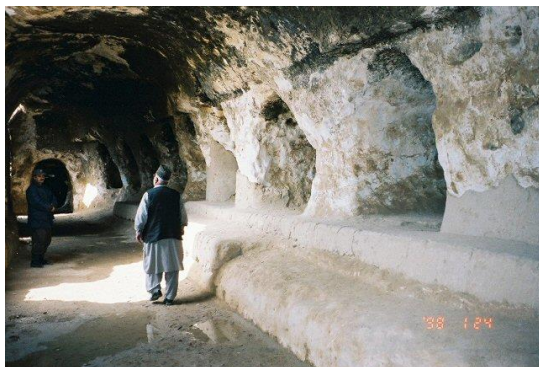
تخت رستم، سمنگان

عظمت منظره معبد و یا هرچی که بوده که بالای یک تپه قرار دارد انسان را آشنا به گوشه از فرهنگ بزرگ آریانا دیروز و افغانستان میسازد. نمیدانم که افغانستان ما با این همه غنای فرهنگی چطور میتواند در قرن بیست و یکم میلادی چنان بورطه بدبختی بلغزد.

مونولیت ویا سخره سنگی که به شکل گنبد تراش شده است واقعاً انسان را از دیدن آن بحیرت میاندازد. یکی از همراهان ما در پائین این سخره سنگ محیط آنرا با قدم اندازه کرد. همه تعجب نمودیم که تقریباً ۷۰ قدم ساحه احتواء شده این سنگ است. دربالای این سخره تختی از سنگ مرمر بناء شده که این آبدۀ زیبا با یک نوشته، که حقیقت دارد یا خیر، روی یک تخته آهن و چهارپایه کج و معوج به بینندگان معرفی شده است. انحطاط یک کلتور را در طول زمان با این لوحه قیاس کرد.

فکر می‌کنم که محتوی و ادعای نویسنده این لوحه بر مبنای واقعیت استوار نباشد که این یکی از وظایف مؤرخین کشور است تا واقعیت را برای علاقمندان توضیح نمایند.

بعد از دیدن این ساختمان عجیب و نوشیدن یک گلاس آب از یک چشمه که آبش سرد و مانند اشک صاف بود، و در همان ارتفاع قرار داشت از یک مغاره بزرگ که شاید محل بود و باش زائرین بودائی بوده دیدن نمودیم. این شهرک کوچک خود یکی از شهرک‌های ساخت دست بشر است که شاید در جهان مانند نداشته باشد.



وکیل محمداکبرمنگل، در جاده و یا دهلیز شهرک تخت رستم، عجایب دنیا



از چ به ر: پروفیسر و دیرصافی، وکیل اکبرمنگل، مایار، قوماندان با همکاران

بعد تماشای این همه زیبایی و تعجب از صنعت دست انسان بصوب دره ژوندون حرکت کردیم و بعد از طی طریق طولانی دره زیبای حیات دروازه خود را برای ما باز کرد و از ما دعوت کرد تا ببینیم و تعجب نمائیم که چی قدرتی در ید طبیعت نهفته است که چنین شهرکاری را به انسانها تحفه میدهد و اگر انسان قدر آنرا بداند آن همه نعمت را به مثابه نور دیده نگه میدارد.



عکس پهلوی که مشابه به گراند کانیان امریکا است شروع

دره ژوندون است که تا دره صوف و سیغان و کهمرد ادامه دارد. دریاچه که در این وقت سال گل آلود بوده و مانند افعی بزرگ پیچ و تاب خورده روان است.

سخن ما از سال نو است و در این روز خجسته مردم

منازل شانرا تمیز نموده و هر آنچه شستنی باشد، شسته و بالای شاخه های درخت برای خشک کردن پهن میشود. در داخل دره به یک محلی رسیدیم که گمان میرفت این کوه با کوه طرف دیگر دریاچه بغل کشی نموده و سال نو را باهم تیریک میگوید.

یک فاصله کوچکی را پیموده داخل یک باغ شدیم و در آنجا مالک باغ از ما، بدون اینکه مارا بشناسد پذیرائی کرد و به نوشیدن چای دعوت کرد.



در ختان میوه معصومانه لبخند میزدند و با تبسم شگوفه مارا خوش آمدید می گفتند.

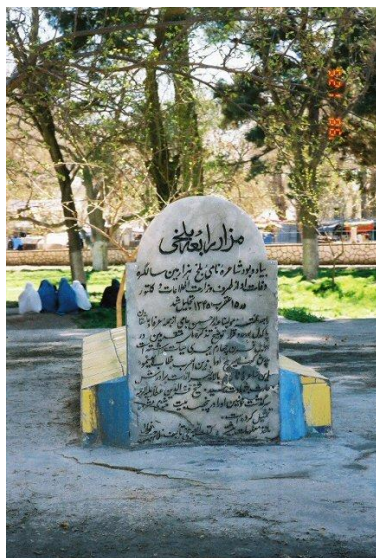
در اطراف بهر طرفی که مینگریستیم لباسهای تازه شسته شده بالای تناب ها دیده میشد و یاد از گذشتن زمستان و ورود بهار را میکرد.

بعد از صحبتهای خوشمزه مالک باغ و نوشیدن شیرچای به اییک برگشتیم و شب را گذرانده بصوب مزار سخی

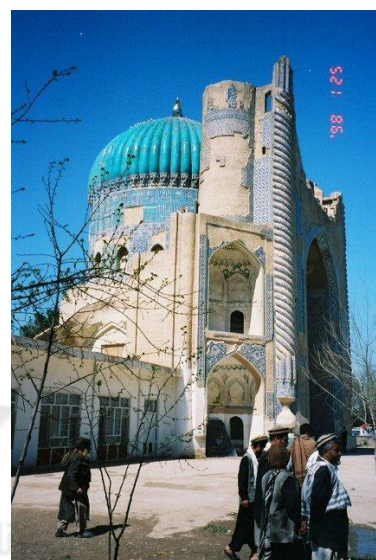
به راه افتادیم.

شهر مزار شلوغ و متأسفانه مانند دیگر شهرهای کلان افغانستان از پاکی بهره نداشت و بدون توقف عازم ام البلاد گردیدیم.

متوجه میشوم که تبریک گفتن بشما دوستان باطالت کشید، بهتر است که کوتاه کنم و در اخیر تحائف را با دو عکس زیبای خواجه پارسا و مقبره رابعه بلخی اختتام نمایم. در اینجا بسراغ اعجوبه قرن ۲۱ رفته و سخنی از



عطار را که در وصف رابعه بلخی سرورده از نظر میگذرانم و یکبار دیگر سال نیکو و به خیر افغانستان و ملت افغان از دربار لایزال التجاء میکنم.



رابعه و رودکی

در روایت عطار، رابعه روزی در راه با رودکی که عازم بخارا بوده دیدار می‌کند. رودکی شیفته توانایی رابعه در سرودن شعر می‌شود و او را تحسین می‌کند و با او به صحبت و مشاعره می‌نشیند. عطار آن واقعه را اینگونه در الهی نامه می‌آورد:

نشسته بود آن دختر دلفروز براه و رودکی میرفت یک روز

اگر بیتی چو آب زر بگفتی بسی دختر از آن بهتر بگفتی

بسی اشعار گفت آن روز اُستاد که آن دختر مجاب‌تاش فرستاد

ز لطف طبع آن دل‌داده دمساز تعجب ماند آنجا رودکی باز

(یاد آوری: در آنوقت بدون اینکه متوجه شده باشم عکس های را که گرفته ام بایست تاریخ مؤثق دیجیتال کمره ام را عیار می نمودم از اینروسال ۹۸ نشان داده میشود. لطفاً این کوتاهی ام را نادیده گرفته و بر ممنونیتیم بیافزائید.م)

پایان